

بنیان اساطیری حماسه ملی ایران

کاووس صداقت

اسطوره، حماسه (یاداستان حماسی Iégende) و تاریخ سه مقوله مختلف هستند که گاه با هم آنچنان در آمیختگی می‌یابند که باز شناختنشان و واکلا فیدن آن‌ها دشوار است. به این مقولات می‌توان افسانه‌ها را نیز افزود. ما آن‌را مقوله مستقلی نگر فیم، زیرا اسطوره‌ها و حماسه‌ها خود سرشار از افسانه‌هاست، ولی افسانه‌هایی نیز هستند که نه اسطوره‌اند و نه حماسه.

اسطوره یکی از مفاهیم مرکب و بغرنج فرهنگ انسانی است که در دوران تکامل بسیار بدوی این فرهنگ پدید شده و طی دوهزار سال اخیر درباره شناسه و تعریف آن بحث‌های بسیاری شده است.

اسطوره یا «میت» (از ریشه یونانی Myth) چیست؟

اسطوره نتیجه «تخیل تعمیمی» ولی غریزی در سطوح بسیار نازل خود آگاهی انسانی به نیت جهان شناخت است. اسطوره در دوران وحشیت و بربریت انسان پدید شده است و واقعیت طبیعی و اجتماعی در آن از ظلالی پندار و وهم انسانی بازتاب یافته است و با آن که تلاشی است (البته غریزی و ناخودآگاه) برای کیهان شناخت و جهان‌شناخت، متضمن هیچ عنصر جدی معرفتی نیست و یا تقریباً فاقد چنین عناصری است.

اسطوره‌ها به تدریج در ترکیب با:

- ۱- آداب و رسوم طوایف (ریتوآل Ritual)؛
- ۲- اعمال جادوگرانه (ماژی Magic)؛
- ۳- باورهای آنیمستی و توتیمیستی (Animisme, Totémisme) به ارواح مردگان و اشکال مختلف بت پرستی؛
- ۴- آفرینش هنری رامشگران و گوسانان («اوزان»ها یا عاشق‌ها)، و به طور کلی اسطوره‌سازی (Mythopoetic) برای پاسخ به یک نیاز روحی یا اجتماعی؛
- ۵- حوادث واقعی تاریخی؛
- ۶- افسانه‌های پریان و دیگر رویدادهای شگفت؛
- ۷- حماسه‌های قبایل و خلق‌ها درباره دلآوری پهلو انان (داستان)؛

۸- يك سلسله انگیزه‌های پیچیده روانی و کنش و واکنش‌های گاه بیمارگونه یا فوق‌العاده جنینی آگاهی انسانی... و غیره- به صورت يك دستگاه پیچیده درآمده که در آن موضوع آفرینش، سرگذشت خدایان، داستان پهلوانان معجزه‌گر، افسانه‌اشیاء و پریان و جانوران شگرف و جهانگردی‌ها و دریانوردی‌ها، توصیف نمادینه عواطف انسانی و مسائل مربوط به سرنوشت آدمی مطرح شده است و به قول لوی ستروس - Lévy) Struss دارای کرده ریاضی‌وار مکرر (ساختار) معینی است که هدفش حل يك تضاد است.

لذا مطلق کردن یا غلو در این یا آن عامل منفرد، یا چند عامل، در تعریف اسطوره درست نیست و باید از آن تصویری همه‌سویه به دست داد. تاریخ بررسی اسطوره‌ها و اسطوره‌شناسی (میتولوژی) به‌ویژه در دو سده اخیر مکاتب بسیاری را نشان می‌دهد که در آن یکسویگی (یا لاقط فقدان برخورد سیستمی) وجود دارد. از معروفترین نظریه - پردازان اسطوره می‌توان از «نیچه» (Nitsche)، «هایدگر» (Heidegger)، «فروید» (Freud)، «لوی ستروس» و «مالینووسکی» (Malinowosky) نام برد که بی‌شک در بررسی‌های آن‌ها (از دیدگاه فلسفی) بسیار نکات جالب منعکس است. در سده نوزدهم فلاسفه بزرگی مانند «شلینگ» (Schelling) و «هگل» (Hegel) به این مطلب پرداخته‌اند. تاریخ اسطوره‌شناسی، خود تاریخ مفصلی دارد.

بررسی اسطوره‌ها که در مقیاس وسیعی انجام گرفته، کاری است بسیار دشوار، زیرا لایه‌ها و چینه‌های متراکم و درهم پیچیده اسطوره‌ها (از جهت زمانی و مکانی) از يك طرف دارای دیرینگی و پازینگی بسیار و از طرفی دارای سندیت و امارات و اشارات اندک است، یا اصلاً فاقد آن‌هاست. لذا پژوهنده باید به‌افزارهای مشکوک حدس و فرض و استحسان و تقریب و استصحاب و مقایسه متوسل شود.

در مورد اسطوره‌ها و حماسه‌های ایران، پژوهندگان خارجی مانند «دارمستتر» (Darmesteter)، «کریستنسن» (Christensen)، «مارکوارت» (Maraquart)، «هرتسفلد» (Herzfeld)، «نلدکه» (Nöldke) و گروهی دیگر و نیز پژوهندگان ایرانی مانند «پوردوود»، «دکتر معین»، «دکتر صفا»، «پیرنیا»، «مهرداد بهار» و گروهی دیگر بررسی‌هایی انجام دادند. اخیراً اینجانب با دوز نوشته جالب آقای دکتر بهمن سرکارانی آشنا شدم. یکی از آن‌ها که در این نوشته کوتاه قصد بحث درباره آن را ندارم «رستم: يك شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای» نام دارد که در ۱۳۵۵ هجری شمسی به صورت مقاله‌ای «در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی» (شماره ۲ سال ۱۲) درج شده است.

مضمون این مقاله بررسی انتقادی نظر آن ایرانشناسان خارجی است که شخصیت

رستم را با «گندفر» یکی از امیران جنوب ایران یکی گرفته‌اند (مارکوارت و هرتسفلد) و همان‌ها او را صورت دگرگون شده «گرشاسب» انگاشته‌اند. آقای سرکاراتی با هردو فرض (گندفر و گرشاسب بودن رستم) و دژ دینی و انحراف عقیدتی وی مخالف است و به «استدلالات» طرفداران این فرض پاسخ می‌دهد و خود حل معضل را به وقت دیگر وامی‌گذارد.

احتمال دارد آقای سرکاراتی وعده خود را درباره دادن شناسه درست تاریخی یا اسطوره‌ای رستم انجام داده و نگارنده از آن متأسفانه بیخبر است. و اگر احیاناً اینکار نشده، به لحاظ نقش خاص رستم در حماسه‌های ما (مانند نقش «آشیل» و «تزه» در حماسه‌های یونانی) جا دارد، آقای سرکاراتی به وعده خود وفا کند، زیرا پژوهش‌های ایشان نشان می‌دهد که دارای قدرت استفاده از منابع و نیروی احتجاج هستند. از آن گذشته بسیار ضرور است که تحقیق جامعی درباره اساطیر ایرانی و خویشاوندی‌های هند و اروپائی آن انجام گیرد که ثمره بررسی کارهائی باشد که تا کنون ایرانیان و بیگانگان انجام داده‌اند و به نظر اینجانب مصالح علمی درباره آن فراوان است و می‌توان به ترازبندی‌های جالبی دست یافت و به نتایج جالب و گاه غیر منتظره‌ای رسید.

البته دوران‌های متوالی و متناوب مهاجرت‌های اقوام و همسایگی و همزیستی آن‌ها که موجب درآمیزی زبان و فرهنگ شده است و از آن‌ها عجالتاً آثار کمی در دست داریم، کار تحلیل را بسیار مشکل می‌کند. مثلاً کاوش‌های اخیر در نواحی آسیای مرکزی از شهرها و گنجینه‌های مختلفی خبر می‌دهد که قبلاً تصویری از آن‌ها نبود. ولی به هر جهت اندیشه پژوهنده باید دائماً همراه کلند کاوشگر کار کند تا «گذشته گمشده» مانند «زیبای غنوده در بیشه» از خواب بیدار شود. اخیراً در «نکروپولیس» (Necropolis - شهر مردگان)، «باختریا» (Bakteria - دریونه‌چی) گنجی عظیم از آثار باستانی کشف شده که آن را با مقبره «توتان خامن» (Tutankhamen) مصر درخورد مقایسه می‌دانند. چه اطلاعات تاریخی شگرفی این نکروپولیس کوشانی - یونانی به دست داد.

مسئله زمان و کار طولانی لازم است تا به تدریج مفاهیم اسطوره‌ای و تاریخی از پرویزن تحقیق بگذرند و شناسه هر يك روشن شود و این هم کار يك نفر یا دانشمندان يك کشور نیست و باید کار جمعی عظیم و طولانی انجام گیرد. حتی فرضیات خطا (فرضاً) مانند یکسان گیری رستم با گندفر و گرشاسب) خود بسیار سودمند است، زیرا ذهن نقاد را به جداسازی رویدادها و اسامی و مفاهیم وامی‌دارد. گذشته مانند «گنگ خواب دیده» هیاهوی عبت و نامفهومی می‌کند که در آن هر بانگی روایت گر بسیار چیزهاست.

نوشته دیگر آقای بهمن سرکاراتی «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران» است که

قبلاً در «نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی» درج شده بود و در بهار سال ۱۳۵۷ به صورت جزوه جداگانه‌ای در ۶۰ صفحه منتشر شد و نگارنده تنها اکنون فیض‌آشنایی با آن نصیب گردید.

درباره بنیان اساطیری حماسه ملی ما گروه بزرگی از پژوهندگان ایرانی و خارجی آثاری نوشته‌اند. آقای سرکاراتی در مقاله غنی و محققانه خود، نتیجه‌گیری‌های خویش را (که البته با فیض‌گیری از نظر دیگران است) به نحو مبتکرانه‌ای بیان داشته‌اند و نکات تازه‌ای بر استنباط دیگران افزوده‌اند.

رساله آقای سرکاراتی نوعی انتقاد از نظریات آرتور کریستنسن خاورشناس دانمارکی و لیدی بویس انگلیسی (M. Boyce) و نوعی تایید نظریات دومزیل (Dumézil) خاورشناس فرانسوی است که نظریات فرد اخیر به ویژه در کتاب‌های «ایزدان هند و اروپائی» و «ایده‌نولوژی سه سویه هند و اروپائی» بیان شده است. مؤلف همچنین نظریات محقق سوئدی ویکاندر (S. Wikander) را مورد بررسی و انتقاد قرار می‌دهد و از نظریات خاورشناسانی مانند دارمستتر، هنینگ، بنونیست، دومناش و غیره یاد می‌کند.

در واقع یک سلسله مسائل بغرنج مطرح است که علم ناچار است بدان مسائل پاسخ دهد: مثلاً چه تفاوتی است بین تاریخ، اسطوره و افسانه (واز آن جمله افسانه‌های حماسی)؟ آیا حماسه‌های هندی در تبلور حماسه‌های ایرانی ما (مثلاً حماسه شاهنامه) تأثیر داشته است؟ آیا حماسه پیشدادیان (چنان که کریستنسن پنداشته) تنها اسطوره محض است؟ آیا حماسه کیانیان (کویان) چنان که باز این محقق پنداشته، دارای پایه‌های تاریخی است؟ آیا درست است که ما در حماسه شاهنامه انعکاسی از اندیشه زروانی و مزدیسنائی تقسیم زمان (به سه یا نه هزار سال) و نیز به ادوار سه گانه (دوران چیرگی اورمزد - دوران چیرگی اهریمن و دوران چیرگی هر دو یا گومیزشن یعنی اختلاط و آمیزش) بیابیم؟ (مثلاً مانند دوران بشر نخستین «گیه مرتن» و جمشید؛ دوران ضحاک و دوران کیکاووس تا کیخسرو؟) آیا وضع طبقات سه گانه (یعنی روحانیون؛ جنگیان و مولدان، یعنی کشاورزان و دامداران) و نیز تضاد بین روستائینی در شاهنامه به صورت تضاد ایران و انیران، ایران و توران انعکاس یافته است! و غیره و غیره...

با وجود کوچکی رساله، آقای سرکاراتی می‌کوشد تا به این سئوالات پاسخ دهد. وی به طور کلی اندیشه رایج تاریخی بودن کیان (کویان) را رد می‌کند. وی معتقد به نظم ایده‌نولوژیک شاهنامه بر پایه دوره‌بندی زروانی - مزده یسنائی است و برای وجود پیوندها و شباهت بین حماسه ایران و حماسه هندی دلایل و شواهدی ارائه می‌کند که مقنع و جالب است و مقایسه‌هایی از حماسه ایران با حماسه‌های دیگر یا انعکاس آن در

اوستا و متون زرتشتی به دست می دهد.

تردیدى نیست که فقدان تاریخ نوشته و مداخله «گوشان‌ها» و رامشگران افسانه گو درباره گذشته، تأثیر عمیق ایده نولوژی مذهبی، انعکاس وضع اقتصادی سیاسی جامعه طی زمانی بسیار طولانی، ناگزیر در چینه‌های بهم فشردۀ «حماسه» مؤثر بوده است. نگارنده به شگفت نمی آید اگر در تاریخ «پرده‌داگان» (یا پیشدادیان) و «کویان» (یا کیان) هم عناصر تاریخی و هم عناصر فکری و اجتماعی هندی و ایرانی یا ایرانی خاوری یا عناصر مخلوط زمانی (هخامنشی و اشکانی) وجود داشته باشد.

تا زمانی که «خدای‌نامه» به خط پهلوی ثبت شد یا برخی از این افسانه‌ها در عصر اشکانی و به ویژه در عصر پارتی رونق تر ساسانی در کتب دیگر (مانند بدنهشن، کارنامه اردشیر، یادگار زبیران و کتاب‌های دیگر) منعکس نگردید، طی هزارها سال این افسانه‌ها سینه به سینه «دست به دست» گشته است. تازه ثبت این افسانه‌ها نیز، دردی را دوا نکرد و نقل سینه به سینه تا دوران فردوسی و بعد از آن ادامه یافت.

فرسایش و درآمیزی و «اقتباس» در این شرایط عادی ترین امر است و محل تعجب نیست. ولی اگر یکی از عوامل مؤثر در تبلور این حماسه‌ها و افسانه‌ها به عنوان عامل مطلق ارائه شود، آنگاه حتماً منظره واقع بینانه‌ای ارائه نشده است.

آقای سرکاراتی نیز چنین دعاوی نادرستی را به میان نکشیده‌اند. نکته اساسی در احتجاجات ایشان اثبات بازتاب اندیشه ادوار سه گانه (دهور) و نبرد دوین، خیر و شر، یزدان و اهریمن در شکل گیری آگاهانه یا غیر آگاهانه بخش عمده شاهنامه است (که به دامستان کیخسرو و رفتنش به کوه پر برف ختم می شود). ایشان هشدار می دهند که ما برخورد تاریخ گویانه را مطلق نکنیم.

این که شاهنامه بر پایه دو حکم اصلی ایده نولوژی ایرانی یعنی وجود ادوار سه گانه و مبادی دو گانه (دوین) تنظیم شده باشد، این يك حقیقت در خورد پذیرش است، زیرا سازندگان حماسه جز این نمی اندیشیدند و این طرز فکر مسلط زمان و واقعیت اجتماعی و طبیعی دوران بود. ولی این مطلب مسئله محتوی مشخص تاریخی رجال، رویدادها، اقوام، سرزمین‌ها، سلسله‌ها و نام‌ها را حل نمی کند. آن‌ها نیز به جای خود مطرحند و در مواردی باید حل شوند. حل تاریخی هم به معنای حل لغوی و ریشه شناسی یا حل از جهت تاریخ انکار و ادیان نیست، بلکه به معنای حل از جهت تحول سیاسی جوامع است. به نظر می رسد که آقای سرکاراتی این تلقی «تاریخ نگارانه» را همه جا ضرور نمی دانند.

به نظر ایشان **اسطوره** و نیز **اندیشه فلسفی و مذهبی** می تواند **خلاقیتی** در و راء یا در کنار تاریخ داشته باشد و ضرور نکرده است که مثلاً ضحاک و افراسیاب (که به نظر ایشان هردو به هم شبیه و هردو نمودار و نماد اهریمن هستند) حتماً دارای شخصیت تاریخی

باشند. نه! می‌توانند نباشند و نیستند. یا توران (منسوب به تور) می‌تواند نماد ایران-های چادرنشین باشد که در وجود ضحاک و افراسیاب با ایران کین می‌توخند و یکی را فریدون و دیگری را کیخسرو ناپود کرده و نظیر این جریان در حماسه هندی نیز وجود دارد.

ایشان تصریح می‌کنند که علاوه بر حماسه هندی، حماسه‌های ملل دیگر نیز از این نوع نمادهای «شخصیت‌یافته» پر است که در پس آن اندیشه‌ای نهفته است و نه شخصیت تاریخی مشخص.

آیا این فرضیه آقای سرکاراتی محتمل است؟ البته! ولی در عین حال کوشش امثال کریستن سن برای یافتن محتوی مشخص تاریخی (مانند یافتن وجود مشترک درافسانه‌های کیخسرو و کوروش و اردشیر بابکان) می‌تواند مصاب و درست نباشد ولی از جهت اصولی صرف خطا نیست و دلایل تاریخی به سود فرضیاتی از این قبیل وجود دارد که محل بحث آن در این مختصر نیست. خود مؤلف نیز در نمونه «گوراوغلی» ترکی و «گوراوغلی» ازبکی به نوعی از این زمره اشاره می‌کند.

با این حال چیزی که برای خواننده جزوه صرفنظر از غناء مطالب و منابع، جالب است روحیه بحثی و حلی آنست که مسائل تازه‌ای را مطرح می‌کند، مسائلی که اروپائیان به‌ویژه به سبب جستجوی منشاءهای اساطیری خودشان، به سوی کاوش آن رفته‌اند و عملاً به ما در این زمینه خدمت کرده‌اند.

مسائل انقلاب عجالتاً بسیاری از این نوع بحث‌ها را از عرصه ولو به‌طور موقت خارج کرده. ولی ژرفکاو در منشاء حماسه‌های ایرانی از جهت پژوهش علمی امری است ضروری و مشکوری و رساله آقای بهمن سرکاراتی در این زمینه یک کار سودمند است که با شیوه مطبوع نگارش یافته و واژه‌های کهن در بانی نیز در آن به کار رفته است.

پرتال جامع علوم انسانی

۱. از آن جمله مانند **بوختار** (از بوختن به معنای نجات‌دادن = منجی) و **دشمن زدار** و **اوژنیدن** (یعنی زدن و مغلوب کردن و کشتن) و **بغانه** (یعنی خدایانه) و **رزم‌بوزیدن** و **ورج** (به معنای ورد و جادو و سخن مقدس که از آن صفت ورجاوند آمده است) و غیره.